

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در بحث تعریف بیع، مرحوم شیخ قدس الله سرّه متعرض عده ای از تعریفات شدند و مناقشاتی فرمودند و خودشان هم تعریفی را انتخاب کردند. البته ما بعضی از این مطالب را ما سابقا متفرقات گفتیم برای این که الان جمع و جورش بکنیم چون فاصله زمانی شد از خود کتاب شیخ که محور جمع کلمات باشد متعرض شدیم. ایشان تعریف اولی را که از بیع نقل کردند از کتاب مبسوط شیخ طوسی که بعد از مبسوط هم این تعریف در مثل سرائر آمده، در تذکره آمده و غیرها به تعبیر ایشان.

انتقال عین من شخص إلی غیره بعوض مقدّر

عوضش هم مقدر و معین باشد

علی وجه التراضی

و وجه تراضی بین طرفین.

این تعریفی است که در مبسوط شیخ آمده است. عرض کردیم مرحوم شیخ هم فرموده:

و حیث إن فی هذا التعریف مسامحة واضحة..

ظاهرا و العلم عند الله نظر مرحوم شیخ در مسامحه ظاهرة این باشد که این تعریف خود آن اثر بیع را معنا کرده که انتقال باشد در صورتی که بیع از مقوله عقود و قرارداد ها و انشاء است، اعتبار است و لذا بعد هم خود شیخ فرمود انشاء تملیک عین. انشاء است نه این که انتقال. انتقال اثر بیع است. ظاهرا مراد مرحوم شیخ انصاری این باشد. حالا و عرض کردیم متعارف این بوده که هی بیابند بگویند این جامع هست، جامع نیست، مانع هست مانع نیست. ما عرض کردیم از این راه وارد نمی شویم. آن راهی را که وارد شدیم اولاً این که این تعریف در کتب شیعه چرا ابتدائاً آمده است؟ مثلاً در کتبی مثل حتی نهایة شیخ طوسی نیامده. این توضیحاتی را ما

مفصلا دیروز عرض کردیم، وضع تدوین فقه شیعه، عرض کردیم تا مدت ها فقه های شیعه در کتب فقهیشان فتاوایشان عین نصوص بود، عین روایات بود، اگر مطلبی را می گفتند از روایات گرفته بودند. اگر در روایات کلمه بیع شرح داده نشد آن ها هم شرح نمی دادند. اگر در روایتی کلمه بیع شرح داده آن ها هم شرح می دادند. این طور نبود که خودشان این را به اصطلاح حالا در حد یک نوع اجتهاد یا شبیه یک نوع قیاس حساب می کردند و مرحوم شیخ طوسی در مقدمه مبسوط دارد، می گوید اصحاب ما این قدر مقید به روایات هستند حتی لفظ روایت را هم عوض نمی کنند. مثلا اگر در روایت بود يلزمه کذا نمی گفتند یجب علیه. تعبیر همان يلزم می کردند، همان که در متن است، مرحوم شیخ می گوید حتی مرادفش را هم نمی آوردند، این تقید اصحاب ماست.

و عرض کردیم اهل سنت تدریجا، نکته اساسی اهل سنت از همان اول یک ارتباطی بین فقه و اداره مملکت شد لذا یک عده از احکامی که الان در کتب اهل سنت آمده که محل کلام هم هست تردید است بین این که جزء احکام فقهی باشد یا جز احکام حکومتی باشد. عرض کردیم سرّ این قصه هم در زمان آن اولی یک مقدار بود، زمان دومی خیلی شد، هم آن را برایش اعتقاد قائل بودند و او اصلا توسعه داد یعنی در زمان او جنگ ها زیاد شد، به طبیعت این که هی به مناطق جدید رفتند هی طبیعتا سوال های جدید، بحث های جدید مطرح شد. ما در بحث اراضی خراجی توضیح کافی دادیم آنی که معروف است فعلا این است، البته احتمال دارد چیز دیگر هم باشد اما آنی که معروف است مثلا در مدینه، در مکه مکه اصلا زمین زراعی نبود مگر این که یک کسی در خانه اش باغچه داشته باشد. در مدینه زمین زراعی بود در حدی که از چاه آب بکشند نه زمین های زراعی بزرگ. بیابان های مکه و مدینه هم که بقیه اش بیابان لم یزرع بود اگر جایی آبی پیدا می شد. زمین عراق را که این ها از زمان آن دومی فتح کردند واقعا متحیر شدند چون عرض کردم همان دومی با یک نظام خاصی سه نفر را فرستاد که زمین عراق را اندازه گیری بکنند و تشکیل دفتر برای مالیات داد. این مالیاتی را که هم قرار داد حالا نمی خواهم سابقا خیلی مفصل توضیحش دادیم دیگر تکرارش نمی کنیم. از حدود بصره پایین تر از بصره حدود ابوالخصیب، از این جایی که دیگر وارد خلیج می شود، شط العرب تمام می شود تا بالای بغداد فعلی، آن وقت بغداد وجود نداشت، مدائن وجود داشت که همین الان هم سلمان پاک می گویند، عرب ها هم سلمان پاک می گویند، عرض کردم فاصله

مدائن تا بغداد ۲۰ کیلومتر، ۲۰ کیلومتر جنوب بغداد، وقتی بغداد را منصور دوانیقی ساخت ۲۰ کیلومتر بالای مدائن است، مهندسان آن زمان تشخیص دادند که این جا به لحاظ آب و هوا بهتر از مدائن است با این که تیسفون پایتخت پادشاهان ساسانی بود و خیلی امکانات علمی و مهندسی در اختیارشان بود، این ها تشخیص دادند و درست هم هست حق هم با همان هاست. حالا شرح بغداد و تاسیس بغداد به جای دیگر باشد. حق هم با آن هاست که بغداد را ۲۰ کیلومتر بالای. شما از بغداد بروید الان این شهری که اخیرا سرش دعوا شد تکریت، بعد ها در نقشه جغرافیائی قدیم عراق یعنی این، از حدود ابوالخصب و بصره و پایین تر از بصره تا تکریت را اصطلاحا عراق می گفتند. از تکریت و تا حدود حلب و این ها را هم جزیره می گفتند، این نسبت جزیری که می گویند مثلا ذهبی و این ها اهل جزیره اند، جزیره این منطقه است. الان اصطلاحا شمال عراق است، یک قسمتش هم در سوریه است، اصطلاح جزیره این است، شمال عراق. تکریت اصولا جز عراق نیست در جغرافیای قدیم جز جزیره است. عراق هم از این کوه های زاگرس حساب بکنید این طرفش، طرف شرقش که ما هستیم قم و اصفهان این را عراق عجم می گفتند و جبال. منطقه جبال این است. دامنه شرقی کوه زاگرس، از طرف غرب هم که از کوه زاگرس پایین می رفتند و به زمین صاف می رسیدند آن جا را عراق می گفتند. همین شهر هایی که الان در راه است این ها عراق بود. این ها را عراق عرب می گفتند، خود عراق یعنی دامنه کوه. بخش عربی این دامنه کوه و بخش فارسی و در زمان آن مردک قبلی شاهی در ایران آن اولی این سلطان آباد ده بزرگی بود، خود مرحوم آقای حائری در سلطان آباد زندگی می کرد. سلطان آباد را توسعه دادند و آن وقت کل این منطقه را عراق می گفتند. ایشان تبدیل به اراکش کرد، آن سلطان آباد شد اراک فعلی، در حقیقت مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس الله نفسه که از اطراف یزد است ایشان ساکن سلطان آباد بود که آن سلطان آباد که به آن عراق می گفتند لذا آقای محقق عراقی می گویند، این عراقی مال همین منطقه است اما بعد ها تبدیل به اراک شد به جای عراق. آن جا هم که به همان لفظ عراقی خودش ماند.

ما این ها را توضیح دادیم. در زمان خود عراقی که مساحت کردند اندازه ۳۶ میلیون جریب بود. اصلا این ها به قول ماها دیوانه شدند ۳۶ میلیون جریب همه درخت، دو تا رود پر آب دجله و فرات. الان شما می دانید این عربستان به لحاظ مساحت دو برابر ایران است.

یک رودخانه ندارد و عراق که به اندازه خراسان قبلی است، کل عراق از خراسان قبلی کوچکتر است، حالا تازه شمال عراق را هم حذف کردند. این ۳۶ میلیون جریب دو تا رودخانه پر آب. لذا عمر متحیر شد که چکارش بکند، این که نوشتند با صحابه مشورت، گفتند این را بین رزمندگان تقسیم نکن، زمین را تقسیم نکن، زمین را نگه داریم مالیات از آن بگیریم به مسلمان ها بدهیم. این تفکر اولیه بیت المال به این شکل وسیعش از آن جا شروع شد. عرض کردیم اصلا مقدارش هم نوشتند: ۱۸ میلیون درهم درآمدش بود تا بعد ها به مبالغ خیلی سنگین رسید درآمد عراق. این ها یک مقدار زیادش در تاریخ ثبت و ضبط شده است. این را من سابقا توضیح دادم، این منشا شد که فقه و سیاست با هم آمیخته شد. عرض کردیم از سال ۴۱ که اهل بیت را با آن وضع خاص و قصه امام حسن پیش آمد معاویه که آمد خویش این شد که خود اهل سنت معاویه را سیاسی صرف گرفتند. فقه نگرفتند. طبیعتا بین سیاست و فقه جدایی افتاد. تا زمان عمر ابن عبدالعزیز سال ۹۹ سر کار آمد تا ۱۰۱ که کشته شد. ایشان چرا، باز توسط ایشان فقه و سیاست به هم آمیخته شد چون حتی روی سنن عمر ابن عبدالعزیز هم حساب می کنند. بعد از آن دیگر جدا شد، باز بنی عباس. حالا روی متوکل عباسی علی کلام در متوکل فقه و سیاست. لذا بنا به این شد که یک عده ای به نام فقها شدند و یک عده هم به عنوان حاکم و امیرالمومنین و حاکم و سلطان و پادشاه و امیر و اِلی آخر عناوین و دستگاه سیاسی سعی بکند فقه را از فقها بگیرد لذا امتزاجی که شد این جوری شد لذا فقها کاری که انجام دادند مخصوصا توسعه ای که زمان عده ای از فتوحات هم زمان معاویه انجام شد، زمان امیرالمومنین فتوحاتی انجام شد، زمان عثمان هم انجام شد، بعد فتح مهم اندلس سال ۹۹ است زمان بنی امیه است، اصلا اندلس زمان بنی امیه کلا فتح شد. علی ای حال این هر چه زمین های جدید اضافه می شد خواهی نخواهی، البته اوج کشور های اسلامی را باید زمان هارون گفت چون هارون تا نزدیکی های پاریس هم رسید یعنی از اندلس که رد شد تا نزدیکی های پاریس رفت، اندلس که نرفت چون اندلس در زمان هارون در اختیار بنی امیه بود، بنی امیه بعد از این که از بنی عباس در سال ۱۳۲ شکست خوردند ۱۳۸ شش سال بعد به اندلس رفتند و تشکیل حکومت دادند. این اصطلاح حکومت اسلامی در اندلس که شنیدید این ها اموی بودند. اصلا

اندلسی ها اموی بودند تا آخر هم که حکومت ساقط شد گاهی گاهی از طرف اسماعیلی ها که این ور دریا بودند گاهی ممکن بود حملاتی بشود، کاری بشود، سر و صدایی بشود اما رسماً اموی بودند.

آن وقت مثلاً همین کتاب خراج ابویوسف که درباره احکام اراضی است جزءِ اوائل کتبی است که نوشت. این کتاب را ایشان خطاب به به قول خودش به امیرالمومنین هارون نوشته است مثلاً این زمین ها حکم مالیاتش چیست، این زمین ها حکم مالیاتش چیست؟ مثلاً در بعضی از موارد که سابقاً هم اشاره کردیم در همین کتاب خراج ابویوسف می گوید در مورد این زمین ها سه تا نظر هست، بعد می گوید حدثنی فلان عن فلان مثلاً از یکی از صحابه که عقیده اش این بود یا حدثنی فلان از یکی از تابعان که عقیده اش این بود، سه تا نظر را می آورد بعد می گوید شما می توانید به هر کدام از این ها عمل بکنید. ببینید تفکیک بین سیاست و فقه و مذهب شده بود این کار را انجام دادند و لذا کرارا من این نکته را برای این می گویم که فقه اهل سنت در طول این مدت با فروع فراوانی روبرو می شد که دستگاه سیاست بهش می داد. یعنی مثلاً فرض کنید چون شیعه در حکومت نبود مثل ماها که این جا نشستیم در همین کتاب ها سیر می کنیم، در بحث های علمی سیر می کنیم اما آن ها سیرشان در واقعیت اجتماعی بود، این واقعیت های اجتماعی وقتی یک توسعه ای پیدا کرد طبیعتاً تمدن های مختلف، کار های مختلف، فکر های مختلف، خراسان یک جور خرید و فروش می کردند، فارس یک جور بود، اصطلاح خراسان بعد از ری همین حدود نیشابور، از نیشابور بگیریید تا آمون دریا، رودخانه سیحون و جیحون که الان قسمت زیادیش در افغانستان فعلی است. این اصطلاح بعد از آمون دریا یا سیحون جیحون خوارزم بود، خوارزمی که می گویند از آن جاست و هلم جرا. این اصطلاحات جغرافیای قدیم است، این منطقه ما جبال بود، این قم و ری و تهران و اصفهان و این ها را به اصطلاح منطقه جبال. در روایت هم دارد که من در منطقه جبال هستم، گوسفند ها دنبه هایشان خیلی بزرگ می شود می بُرند، این مال همین منطقه کوهستانی خود ماست.

علی ای حال این یک اصطلاحات خاصی است، طبعاً در این محیط بسیار بزرگ فرهنگ ها مختلف، عقائد مختلف، کار ها مختلف، جمع و جور کردن این از طرف دستگاه حکومت خیلی مشکل است، کار سنگینی است. مخصوصاً زمان هارون. من چند دفعه عرض

کردم هارون تا نزدیکی های پاریس فعلی رسید چون هارون خودش هم از خصائصش این بود که شخصا در جنگ ها شرکت می کرد. اهل سنت برای هارون خیلی ارزش قائلند، پیش ماها خیلی بدنام است. اهل سنت برای ایشان خیلی شخصیت قائلند. چون خودش هم البته احمد امین، البته حرف احمد امین ثبوت تاریخی ندارد، نوشته یک سال جنگ می رفت یک سال هم جنگ می رفت، حج هم زیاد رفته لکن درست نیست، همان که سیوطی نوشته کان کثیر الحج و الغزو، اصلا به مرو رفت برای جنگ رفت، سرحدات گفتند آشوب شده مرز کشور های اسلامی، در همین مرو آمد در برگشتن در طوس فوت کرد.

علی ای حال کیف ما کان این را دقت بکنید خواهی نخواهی این که بخواهد دستگاه سیاست اجرائی روی معاملات مردم حساب کند و باز به فقه بیاورد خواهی نخواهی با یک عرض عریضی روبروست. سوالات، برخورد ها و خواهی نخواهی دستگاه خلافت سنی این کار را کرد، البته عرض کردم که ما در همان مثلا قرن سوم زیدی ها ابتدائا در ایران سال ۲۵۰ زمان امام هادی علیه السلام زیدی ها هم که در ایران تشکیل حکومت دادند مذهب و سیاست با هم یکی بود مثلا الاطروش الکبیر که از بزرگترین ائمه زیدیه ایران است که جد مادری سید مرتضی است این هم حاکم است هم فقیه است، هم امام است، این هم امام است هم حاکم است. در سال های ۲۷۰ یعنی غیبت صغری زیدیه در یمن هم رفتند، همین صعهه فعلی. این اولین شهری است که زیدی ها در آن جا مسلط شدند، یحیی ابن الحسین که الان اصطلاحا بهش الامام الهادی می گویند پیش اهل سنت مراد از هادی این است، یحیی ابن الحسین است که در ایام غیبت صغری ایشان به یمن رفت و در صعهه تشکیل حکومت داد. این زمان معاصر است با زیدی های ایران. زیدی های ایران بعد از این تاریخ هم بودند سیصد و خرده ای، بعد دیگر زیدیه در ایران متلاشی شد اصلا کلا زیدیه ها مضمحل شد و به امامیه منتقل شد، کلا خط زیدیه ایران برداشته شد.

علی ای حال در یمن هم حکومت با سیاست یکی بود، این دو تا یکی بود.

شیعیان غیر امامی ما، اسماعیلی ها هم در مصر ۲۹۷ به حکومت رسیدند، آن ها هم حاکمشان به عنوان سیاست و مذهب یکی بود لکن رسما قاضی القضاات غیر از حاکم بود، آن قاضی القضاات اولی که فوق العاده شخصیت فوق العاده ای است همین قاضی نعمان صاحب

دعائم، آن جا سعی شد که دعائم الاسلام. من چند بار عرض کردم این یک واقعیتی است که باید قبول بکنیم. دعائم الاسلام و تعجب آور است که خود اسماعیلی ها میراث حدیثی ندارند، این را چند بار گفتم. ما در تمام رواتمان یک نفر نداریم که گفته باشند اسماعیلی ها، اصلا خودشان هم ندارند نه این که ما نداریم، خود آن ها هم میراث حدیثی ندارند. آن چه که در دعائم آمده از ما گرفته است. از کتب ماست. در دعائم جایی دارد بعضی از جاها که سالت الامام المعز، معز چهارمین خلیفه فاطمی است اما دقت بکنید انصافا این قاضی نعمان خیلی مرد ملایی است. ایشان به لحاظ رتبه بین کلینی و صدوق است تاریخا وسط کلینی و صدوق است و تعجب آور است ایشان کتاب فقهی دعائمش کتابی است مثل کتاب من لا یحضر صدوق که فقط حدیث است، کم و بیش گاهی شرحی دارد، کم دارد، حدیث است و کتاب صلاحیت اجرائی دارد. این خیلی مهم است. ما کتاب من لا یحضر داریم که فقط حدیث است اما بیشتر فقه شخصی است، قسمت حکومتی زیاد نیست اما این کتاب دعائم کتاب حکومتی هم هست و هم حدیث. انصافا خیلی عجیب است. انصافا خوب انتخاب کرده، طبعا احادیث ضعیف زیاد دارد، الان که همه اش مرسل است، البته ما سعی زیاد کردیم که ریشه یابیش بکنیم حالا جای خودش. به هر حال این کار خوبی بود. الان اسماعیلی ها تا زمان ما با تمام فرقشان به همین دعائم بر می گردند. چیز دیگر هم ندارند. یک کتاب فقهی که مبنی بر حدیث اهل بیت و عجیب این است که از ما گرفتند، احادیث را هم از امامیه گرفتند، خودشان هم میراث مستقل ندارند، زیدی ها میراث مستقل دارند ولی اسماعیلی ها میراث مستقل ندارند. البته زیدی ها هم از ما زیاد گرفتند اما میراث مستقل هم دارند. آن ها میراث مستقل ندارند و لکن در عین حال حکومتی هم هست. من این مسائل را که هی عرض میکنم برای این که نحوه انتقال ها روشن بشود. آن وقت در کتب اهل سنت خواهی نخواهی مسائل فقهی رویش خیلی کار شده است، یک مجموعه کاری ما بین سیاست و مذهب و فقه. انعکاس بود یعنی هر جا مشکلاتی را سیاست، همین قصه معروف را که شنیدیم وقتی دست دزدی می خواستند ببرند متوکل سوال کرد فقها گفتند مثلا از کجا، حضرت هادی فرمودند از انگشت ها مثلا. این رسم بود نه این که این قصه بالخصوص واقع شده است یعنی وقتی می آمدند یک قصه ای واقع می شد و در آن اختلاف می شد سعی می کردند قضات حل بکنند، سعی می کردند فقها حل بکنند. گاهی اوقات بین پیدا می کرد، دیگر حل نمی شد، فقها می آوردند

پیش خلیفه می نشستند حالا ممکن است خلیفه خودش هم بی سواد باشد مثل متوکل، مطرح می کردند بعد هم متوکل می گفت تو دلیل را بگو به آن می گفت و یکیش را انتخاب می کرد، این دیگر می رفت حکم اجرائی می شد، با انتخاب خلیفه این در جامعه می رفت حکم اجرائی می شد لذا کتبی را اهل سنت. اینی که اهل سنت مثلا در اول قرن دوم، ابوحنیفه این روایت در کتب ما آمده، کشی آمده. گفت بر ابوحنیفه وارد شدم پشت کتاب ها بود، خیلی کتاب بود، پشتش نشسته بود به حیثی که هیکل او را پوشانده بود یعنی این قدر کتاب بود. بعد ابوحنیفه گفت تمام این کتب را در فروع طلاق نوشتم، خیلی عجیب است، طبعا پیش ما تمام آن فروع باطل است، تمام آن ها باطل است. حالا احتیاج به کتاب ندارد. مثلا انت طالق بعدد نجوم السماء، انت طالق الف مرة إلا مائة و تسعين، طلاق ۹۹۷ تا، سه تا را کم بکنند. این سه طلاقه می شود و چیز های عجیب غریب. آدم وقتی طلاق را می خواند واقعا به قول ماها شوخیش برای شب عید عمر خوب است، اصلا جزء فقه نیست، حرف های عجیب و غریب. من به آن فروع باطل کار ندارم. ببینید یک کسی بیاید در فروع طلاق، این بحث فروع طلاق نبود، بیع هم همین طور بود، اجاره هم همین طور بود، حجم کار را می خواهم بگویم با این که ابوحنیفه قطعا حاکم نبود، قطعا جدای از سیاست بود. ابوحنیفه برای خودش هم ولایت قائل نبود، امام صادق هم حاکم ظاهری نبودند اما برای خودشان ولایت قائل بودند، ابوحنیفه برای خودش هم ولایت قائل نبود، خودش را یک فقیه می دانست. دستگاه اجرائی را به همان خلیفه بغداد یا خلیفه بنی امیه چون ابوحنیفه با اموی ها هم بود با بنی عباس هم بود، هم صفار هم منصور، می گویند زمان منصور کشته شد، می گویند منصور زندانش کرد و بعد می گویند شلاقش زد و مرد. حالا به هر حال یا به خاطر آن، آن هم می گویند توسط منصور بود. به هر حال به او بر می گردد.

علی ای حال خوب دقت بفرمایید ابوحنیفه کلا خیلی عجیب است، از علمای ما تعجب می کنم، مثلا می گویند این روایت امام صادق تقیه از ابوحنیفه است، ابوحنیفه اصلا شخصیتی در کوفه نداشت، یک آدم بدبختی بود، واقعا می گویم نه این که چون شیعه ام. اصلا اهل سنت خیلی با او بدند، اهانت هایی که علمای اهل سنت به او دارند به مراتب از ما بیشتر است، مسلما امام اهل المدینة که مالک بود این جز مسلمات است درباره او می گفت ما ولد فی الاسلام مولود اشئم من ابی حنیفه، منحوس تر از ابو حنیفه در اسلام نیست.

این اصلا ما همچنین تعبیری از امام صادق نداریم، غرض این تصور را خیلی تعجب می کنیم که می گویند این روایت را امام صادق از ابوحنیفه تقیه کرد. ابوحنیفه اصلا شخصیتی نیست.

پرسش: خود مالک آن زمان در عراق مطرح بوده

آیت الله مددی: حتی من دیدم احناف نوشتند. این مقدمه کتاب محمد زاهد کوثری را که خودش حنفی هم هست، تند هم هست، البته او به مالک حمله می کند می گوید خودت اشئم هستی، در آن جا تعبیر دارد که و قد صحّ عن مالک، صحّ یعنی سند درست است.

پرسش: در بعضی از روایات هست که درباره علم می پرسند حضرت می فرمایند این کنیز که پنهان شده من نمی دانم کجاست، بعد شک می کنند می گوید مگر ندیدی او در مجلس بود

آیت الله مددی: نه بابا این ها شوخی است.

حالا آن باشد، آن روایت همه سند دارد، ظاهرش هم سندش شاید خوب باشد، آن روایت را یک وقت دیگر توضیح می دهیم. دو سه تا روایت این جوری است، یکی دارد پشت در رفت، یکی دارد امام رفت قائم شد إلی آخره. آن ها دو سه تا روایت با یک سند واحد که مجعول است.

علی ای حال کیف ما کان خوب دقت بفرمایید اصلا در کتاب تاریخ بغداد دارد ابوحنیفه متهم به کفر شد، باور نکنید! البته آن ها نوشتند، احناف هم خیلی، شاید سه چهار جلد، این تاریخ بغداد چهارده جلد است، از جلد ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ جواب های احناف از تاریخ بغداد است. چون خیلی به ابوحنفی بد گفتند، حنبلی خیلی ها بدند چون حنبلی ها اهل حدیث اند و این اهل قیاس است. دو تا مکتب مختلف با همدیگر است. خیلی با آن بد است و دارد که استوتیب مرتین ، دو مرتبه او را در میدان کوفه آوردند و توبه دادند. توبه کرد یعنی گفتند تو کافری. آن حنفیه جواب دادند که این وقتی بوده که خوارج کوفه را گرفتند، خوارج او را مجبور کردند که توبه بکند. از عجائب این است که من در حاشیه نوشتم که اصلا تاریخ ندارد که خوارج کوفه را گرفتند. اصلا حرف نامربوطی است. غرض می خواهم بگویم این در حوزه های ما خیلی متعارف است که تقیه، خیال می کنند ابوحنیفه یک شخصیتی است. بله وقتی که

عثمانی ها به قول خودشان خلافت یا حکومت در ترکیه به دست گرفتند که طولانی هم شد ششصد و خرده ای سال انصافا آن ها ترویج مذهب ابوحنیفه کردند و این مرادف شد با صفویه در ایران، مساوی شد، یک مقداریش. البته آن ها قبل از صفویه اند. با صفویه که خب طبیعتا بعدش هم بینشان جنگ شد و دعوا شد و بزن بزن شد و خواهی نخواهی این تصور شد که شیعه مخالف اصلیش ابوحنیفه است. نه ابوحنیفه در زمان امام صادق. اصلا در حقیقت ابوحنیفه توسط ابویوسف شناسائی شد و إلا خود ابوحنیفه یک انسان مفلوکی در کوفه است، یک شخصیتی نیست، بله به عنوان فقیه مطرح بوده، منصور هم به عنوان فقیه آورد که قاضی بشود قبول نکرد قاضی بشود. این قبول است اما یک کسی باشد که امام صادق نوه رسول الله در مدینه از او تقیه بکند خیلی حرف ضعیفی است. فوق العاده حرف ضعیفی است، شان ائمه اجل از این است که بخواهند از امثال ابوحنیفه تقیه کنند.

حالا آن روایت ها را باید چکار کرد بحث دیگری است اما این که ائمه مثل امام باقر یا امام صادق بخواهند از ابوحنیفه تقیه بکنند، اصلا در زمان امام باقر که ابوحنیفه کسی نبود، جوانی بود، چون ابوحنیفه معروف متولد ۸۰ است، امام باقر ۱۱۴، ۳۴ سالش بود، یک جوانی بود که اصلا شانی از شئون هم نداشت. اگر احتمالش باشد امام صادق است.

به هر حال می خواستم این مقدمات را بگویم، آن وقت وقتی که کتب اهل سنت این فروع را آوردند و این فروع، معلوم شد که شکل فروع چجوری بود؟ در میان شیعه چون این فروع مطرح نبود در بغداد که شیعه اجمالا نفوذ سیاسی هم پیدا کرد و إلا می گویند نفوذ مال آل بویه بود و آل بویه هم خلیفه را برنداشتند، خلیفه سنی سر جایش ماند لکن وجود شیعه غلبه پیدا کرد، فرهنگ شیعی در بغداد آزاد شد. این حی علی خیر العمل، اشهد ان علیا ولی الله همه مال بغداد است مثلا دسته های سینه زنی، تا آن وقت فقط مجالس عزاداری گریه برای سیدالشهدا بود، این که در خیابان بیایند و سینه بزنند این مال بغداد است، زمان آل بویه، یک چند سال دیگر ۱۱۰۰ سالش تمام می شود، وارد ۱۲۰۰ سال می شود، دسته های سینه زنی به این بر می گردد. مصائب حضرت زهرا و این قسمت ها این ها مال زمان. و مشکلی که باز ایجاد کرد چون افتتاح سیاسی بود چون بغداد خلاصه دنیا بود، بغداد در آن زمان شهر عجیبی بود. بغداد یعنی دنیا. طبیعتا شیعه هم که بروز و ظهور پیدا کرد، شیعه ای که مثلا تقیه می کرد از خلیفه، خود خلیفه بغداد به دیدن شیخ

مفید می رفت. مرحوم شیخ طوسی علی ما یقال در خود دانشگاه نظامیه بغداد، مدرسه نظامیه. مدرسه نظامیه بغداد در کل منطقه بی نظیر بود. به اصطلاح آن زمان خان بالق می گفتند همین پکن فعلی پایتخت چین. در آن جا علم بود، یک مقدار هم در هند اما در کل این منطقه مدرسه نظامیه بغداد تک بود، بزرگترین مدرسه آن بود و این که یک کسی استاد آن مدرسه بشود خیلی شخصیت علمی است. ایشان در آن جا کرسی کلام داشت یعنی یک صندلی که می نشست کلام تدریس می کرد. آن وقت این نقاط مثبت است. نقاط منفیش چه بود؟ نقاط منفیش مثل الان، الان چقدر اهل سنت کتب ما را می خوانند، این ها شروع به اشکال کردن کردند. این که شیخ رحمه الله رو به مسلک جمع آورد اضافه بر این که در خودش مسلکی در حدیث بود که من دیگر شرح این را در تعارض عرض می کنم این بود که آقا مثلاً شما می گوید فتوای ما این است، این مطلب در کتاب حسین ابن سعید آمده خلاف شیخ، این مطلب در آن، می گوید ما کتاب را قبول نداریم.

تقریباً صد سال قبل از شیخ، شیخ صدوق پنجاه سال. شیعه از این ها انتخاب کرده بود، کتاب کافی انتخاب است، گزینش است، کتاب فقیه انتخاب است، خب وقتی انتخاب کرد بقیه هم موجود است، بقیه که تلف نشدند لذا خوب دقت بکنید اینی که شیخ، اولاً شیخ رو به حجیت خبر می آورد چون حجیت خبر در آن سال های قرن پنجم رائج علمی بود مثلی که الان کسی بگوید زمین کروی است، الان بعضی از علمای جغرافیائی غرب هستند که می گویند زمین کروی نیست یا به قول مرحوم صاحب حدائق، صاحب حدائق تصورش این است که اگر خورشید طلوع می کند برای همه زمین طلوع است، اصلاً زمین هم کروی نیست، اگر هم غروب می کند همه زمین غروب می کند. خدا رحمتش کند مرحوم ایروانی رحمه الله در حاشیه اش نوشته که این مطلب را بچه ها امروز می دانند، بچه های ابتدائی هم می دانند. ایشان می گوید نه من یک کتابی در این جهت خواهم نوشت که هم زمین کروی نیست، ایشان ماه را به طلوع آفتاب قیاس کرده است، اگر جایی ماه دیده شد برای همه زمین و اگر جایی. طلوع آفتاب را تصریح می کند. اگر آفتاب طلوع کرد برای همه زمین طلوع کرده و غروب هم کرد برای همه زمین غروب کرده است. مانعی ندارد شخصی مثل صاحب حدائق مرد بزرگوار است این اشتباه کرده است، جز بدیهیات است، جز امور از بدیهیات هم بدیهیات تر است این مطالب.

.....
علی ای حال من وارد این نکات نمی شوم، این نکته را دقت بفرماید، آن وقت شیخ مجبور بود این را جواب بدهد. اولاً شیخ نمی توانست بگوید خبر واحد حجت نیست، اگر کسی در بغداد می گفت خبر واحد حجیت نیست می گفتند این حتماً عقلش کم است. تمام صحنه علمی حجیت خبر بود، مخصوصاً خبر عدل. آیه نباء و فلان. ما در زمان شیخ داریم مثل ابن هزم، ابن هزم می گوید ارزش خبر اصلاً ارزش آیه قرآن است. این برایتان ابتدائاً تعجب آور است، در الاحکامش دارد، تصریح می کند. می گوید اگر خبر صحیح بود مثل خبری که از ابوهریره دارند این حکمش دقیقاً حکم آیه است لذا می گوید إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون، همچنان که شامل آیات قرآن می شود شامل خبر هم می شود. تصریح می کند که ذکر شامل خبر صحیح هم می شود و عقیده دارد اگر مطلبی در قرآن و سنت نیامد پس این در واقع نیست نه اصالة البرائیة که ما می گوییم. خیلی تند است یعنی ایشان در این مبانی خودش یک فقهی را، شما تصور بکنید که یک کسی می خواهد فقه این جوری درست بکند. این ظاهری ها فقهشان خیلی شاذ است سرّشودش را الان برایتان توضیح دادم.

پس بنابراین خوب دقت بکنید شیخ حجیت خبر را قبول کرد، شیخ با مشکل اساسی روبرو شد، آن مشکل در حدیث این بود که در کتب معتبر شما آمده چرا قبول نکردید؟ لذا شیخ الان شما وسائل یا جامع الاحادیث را که می خوانید هشتاد درصد مواردی که الان تعارض است منفرداً شیخ نقل کرده است یعنی مرحوم کلینی و مرحوم صدوق اصلاً نیاورده بودند. مرحوم کلینی اول قرن چهارم، مرحوم صدوق آخر قرن چهارم. این دو بزرگوار که مرحوم کلینی در عهد غیبت صغری هم هست، این دو بزرگوار عده ای از و لذا بعد ها عده ای گفتند که این هایی که این ها نیاوردند شاید تلقی از امام معصوم است چون نزدیک ایام غیبت صغری است، اگر کلینی نیاورده تلقی از معصوم است. می خواهم تصویر آن حالات را بکنید. شما الان اگر روایات معارض را استقصا بکنید غیر از این که بگویید این روایت متعارض است حلش بکنید، نه قبل از حل ببینیم این تعارض از کجا پیدا شد؟ تعارض از نقل شیخ است. اگر شیخ نقل نمی کرد ما اصلاً خبر نداشتیم. این که ما خبر معارض داریم خبر نداشتیم چون هم کلینی آن را حذف کرده بود هم شیخ صدوق، اصلاً ما خبر نداشتیم که روایات معارض داریم، شیخ آورد، شیخ هم برای این آورد که جواب بدهد، توجیه مذهب شیعه بکند نه این

.....
که خبر مخالف را بیاورد تا، گاهی هم چرا فتوا داده اما خیلی جاها توجیه می کند. این مسلک شیخ الجمع مهما ممکن اولی من الطرح
این در حقیقت نکته اش این بود که عدد زیادی از روایات بود شیخ مجبور بود این ها را به عنوان این که دفاع از مذهب شیعه بکند
هم طرح بکند هم توجیه بکند. این در یک قسمت.

در یک قسمت دیگر شما بیابید در قرن پنجم، شاید بشود گفت ده ها هزار فرع فقهی مطرح شد، مخالفان چه می گفتند؟ می گفتند شما
فقه تفریعی ندارید. شما فقہتان فرض کنید مقنعه شیخ مفید مثلا فوقش یا مقنعه شیخ صدوق، این ها کلا مثلا هزار تا فرع فقهی دارد ما
ده ها هزار تفریعات داریم. شیخ برای این که جواب بدهد مبسوط را نوشت. کار شیخ در مبسوط چه بود؟ تفریع را از اهل سنت بگیرد
نتیجه روی مذهب اهل بیت بدهد، روی عترت بدهد. خوب دقت بکنید. تفریع را از اهل سنت می گیرد، *إن فعل کذا إن فعل کذا*، این
تفریع را از اهل سنت می گیرد لکن جواب را از طریقه اهل بیت بدهد. از امامیه بدهد و طبعا کار سنگینی است، خیلی کار سنگینی
است، ابداع هم هست، اول کار هم هست و لذا در خود مبسوط تعارض دارد، ابهام دارد، تکرار دارد. طبیعتا هر کسی که موسس باشد
با مشکل روبروست. شیخ موسس این کار است لذا یک نتیجه ای که در کتب اهل سنت آمده بود به شیخ منتقل شد، البته این را هم
خیال نکنید که شیخ مثل طوسی مقلد آن ها بود، شیخ هم فکر کرد، مجموعه تعاریفی را که از بیع آن ها اقامه کردند شیخ نظرش این
شد که این تعریف بهتر است. انتقال *عین* من شخص بعوض مقدر علی وجه التراضی.

حالا اگر ما بخواهیم تحلیل حقوقی از این تعریف شیخ بکنیم آن تحلیل حقوقی این است که شیخ آمده در این جا نکته را روی انتقال
عین برده است نه روی سبب، نه روی انشاء یعنی کانما آمده جابجایی را نگاه کرده است. بعد هم آمده روی کلمه علی وجه التراضی
تاکید کرده که ظاهر آیه مبارکه *تجارة عن تراض* است، این این طور نیست که خیال بکنید شیخ مقلد است، نه! دیده این تعریف است
اما آیا شیخ ملتفت نبوده؟ قطعاً شیخ ملتفت بود. در زمان ما تصادفاً اگر در زمان ما بخواهیم تعریفی را از بیع بدهیم که با مشکلات
زمان ما بیشتر می خورد تعریف شیخ نزدیک تر است چون ما سابقاً خواندیم و عرض کردیم که غربی ها در حقوق یک اصطلاحی
دارند، عقود را به دو شکل کلی تقسیم می کنند و این در اسلام هم هست، حالا اصطلاح حقوقی امروز شده: عقود شکلی، قرارداد های

شکلی و عقود رضائی. عقود شکلی عقودی هستند که دارای یک شکل معینی اند، کسی که می خواهد آن عقد را انجام بدهد باید آن ضوابط را مراعات بکند. مثلاً بیع دارای یک شکل معین است، علم به عوضین باشد چنین باشد. اگر می خواهد بیع انجام بدهد آن ضوابط را باید مراعات بکند. به این عقد شکلی می گویند.

عقود رضائی شکل ندارد، عقود رضائی ما یتفق علیه طرفان، لذا ممکن است یک قیدی این بیاورد، یک قیدی آن بیاورد، اصلاً عقود رضائی شکل ندارد و عرض کردیم سنهوری در همین کتابش نوشته با وضعی که الان پیش رفته، البته این کتاب مال پنجاه شصت سال قبل است، حالا اگر زمان ما بود. الان با پیشرفتی که در زمان ما، فقط پیشرفت نه. توسعه ای که پیدا کرده است شما در آن واحد معاملات در چین و پاکستان و افغانستان و آمریکا و اروپا، خیلی این معاملات الان راحت است یعنی سطح جهانی. این ها می گویند اگر ما بخواهیم مقید به عهود شکلی بشویم با مشکل روبرو هستیم لذا سنهوری می گوید بشر رو به عقود رضائی است نه به عقود شکلی. چون عقد زیاد است، ارتباطات خیلی سهل شده، این ارتباطات وسیع را نمی توانید شما در یک قالب معین حرکت بکنید. شما اگر ارتباطات زیاد شد نتوانستید روی قالب معین حرکت بکنید خواهی نخواهی به عقود رضائی رو می آورید، حالا اگر تعریف شیخ را دقت بکنید: انتقال عین، شکل نیاورد، مهم جابجایی را نگاه کرد و علی وجه التراضی، این عیناً همان اصطلاح امروز ماست عقود رضائی یعنی اگر بخواهیم تعریف شیخ را الان، ببینید مرحوم شیخ انصاری از این راه وارد، یعنی قدمای ما اصحاب ما قبل از شیخ مرحوم صاحب جواهر، این جامع است مانع نیست. این مشکل این تعریف این است که بیشتر مناسب با عقود رضائی است که ما امروز با آن روبرو هستیم و من فکر می کنم، البته این فکر خودم است و نسبت نمی دهم چون می دانید که خیلی مقیدم، شاید مرحوم شیخ انصاری هم در ذهنش این بود که این تعریفی که ایشان کرده با عقود شکلی نمی سازد چون هدف شیخ انصاری قال فلان، قال فلان من می گویم می خواهد شکل بیع را مشخص بکند یعنی هدف شیخ انصاری این که بیع را به عنوان عقد شکلی مطرح بکند. خود بنده هم سابقاً عرض کردم اعتقاد خود من هم هنوز همین است، برنگشتیم، در زمان ما هم که عقود رضائی رواج پیدا می کند و عقود شکلی کم می شود من معقدم که باید حتی اتجاه جهانی، اتجاه جهانی به این باشد که عقود شکلی را زیاد بکند چون عقود رضائی

مشکل دارد. مشکل اجرائی دارد، عقود رضائی غرر دارد. ما در اسلام عرض کردیم که در اسلام حتی عقود رضائی دو شکل داریم: عقد رضائی مستقل که اصطلاحاً به آن صلح می گوئیم و عقد رضائی غیر مستقل، قرارداد رضائی غیر مستقل که اصطلاحاً به آن شرط می گوئیم. این که شرط می کند یعنی از شکلش اضافات می کند، این کتاب را فروختم به این شرط، به این شرط، این همان حالت رضائی است و در کتاب سنهوری ضوابط نیامد ما این ضوابط را هم گفتیم، گفتیم این مطلب حتی در کلمات رسول الله آمده که عقود شکلی چون شکل دارد شما در چارچوب آن شکل، در آن چارچوب حرکت می کنید. عقود رضائی شکل ندارند، آیا شما آزادید هر جور خواستید حرکت بکنید؟ نمی شود.

پرسش: یک برجام نوشتند این همه

آیت الله مددی: من هم چند بار گفتم که مشکل برجام این بود که عقد شکلی نبود، رضائی بود.

پرسش: شکلی است

آیت الله مددی: نه رضائی است، موادش را یک بار دیگر نگاه بکنید، عقود رضائی طبیعتاً مشکل آفرین است غیر از این مشکلی که الان گفتم. اصلاً دست من باز باشد هر چه بخواهم قید بیاورم این اوضاع را به هم می ریزد. ببینید از پیغمبر اکرم چه نقل شده؟ الصلح جائز بین المسلمین إلا صلحاً حلاً حراماً أو حرماً حلالاً. عقود رضائی هم باید محدود به قانون بشود، عقود رضائی خودش شکل ندارد، چارچوب ندارد. اما شما با عقود رضائی قانون را دورزنید. با شروط قانون را دورزنید، کتاب را فروختم به شرط این که شما شراب بخوری. إلا شرطاً حلاً حراماً أو حرماً حلالاً، این را این جور معنا بکنید چون آقایان این گیر کردند این احل حراماً، احتمالات دادند، قاعده شروط را که آقایان نوشتند نگاه بکنید ما خیلی راحت حدیث را معنا کردیم، این احتیاج به این حرف ها نداشت.

پس عقود شکلی تابع شکل اند و عقود رضائی در چارچوب قانون اند. این تعریف شیخ طوسی الان اگر کسی بگوید من این تعریف را قبول دارم به درد زمان ما با عقود رضائی خیلی می خورد، روی صیغه نرفت، روی انشاء رفت، روی انتقال رفت. آنی هم که دنیای

.....
امروز روی آن فکر می کند روی انتقال فکر می کند نه روی شکل علی وجه التراضی. این هم شرحی بود که خواستیم حق شیخ را

بدهیم تا ببینیم قابل قبول هست یا نه

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين